

یادداشت‌ها و برداشت‌ها

کتب و رسائل رشیدالدین میبیدی

محمدحسن رافی

انتشارات شهد علم

بهار ۱۳۹۵

از گنجینه‌ی همیاری‌های بنیاد میبیدی ۷

سرسناسه	رافى، محمد حسين، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پديد آور	يادداشتها و برداشتها: كنگره رشيدالدين ميبدي / محمد حسين رافى؛ [براى] بنيا د ميبدي.
مشخصات نشر	يزد: شهد علم، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهري	۲۰۰ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابك	۹۷۸-۶۰۰-۸۴۱۸-۰۰۰-۹
وضعيت فهرست نويسى	فيا
حنوان ديكر	كنگره رشيدالدين ميبدي.
رصوع	رافى، محمد حسين، ۱۳۴۰ - - - - - خاطرات
موضوع	ميبدي، احمد بن محمد، قرن عرق. - - - - - كنگره ها
موضوع	مفسران - - - - - كنگره ها
شناسه افزوده	كنگره بزرگداشت ابوالفضل رشيدالدين ميبدي (نخستين: ۱۳۷۴: ميبدي يزدي)
شناسه افزوده	ميبدي
رده بندي كنگره	۸۸۸/۱۳۹۵/۲۲۳/ر
رده بندي ديويي	۹۲۰/۱
شماره كتابشناسي ملي	۸۷۲: ۵۵۳۳
بخش و فروش يزدي:	
خيابان فرخى، مقابل بيمارستان، پلاک ۱۰، انتشارات سيدعلی زاده	
تلفكس: ۰۳۵-۳۶۲۲۰۹۰۸	همراه ۰۹۱۰۰۱۰۶۳۳۶

يادداشت ها و برداشت ها

پژوهش و نگارش: محمد حسين رافى

ناشر: انتشارات شهد علم	نوبت چاپ: نخست - بهار ۱۳۹۵
چاپ: زمزم	شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
ناظر چاپ: حسن فياضى	دبير مجموعه: سيداحمد سيدعلی زاده
طرح جلد: محسن دهقان شوازي	خطاط: استاد محمود رهبران
صفحه آرا: نجمه ملاحاجى	شابك: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۱۸-۰۰۰-۹

فهرست مطالب

پیش درآمد	۵
فصل اول: مقدمات ریایی	۹
فصل دوم: برگزیده نگره	۱۱۵

پیش در آمد

بعده از بیست سال برای چندمین بار است که به یادداشت‌های کنگره به قصد بازسازی سر می‌زنم. آنها، پشت صحنه‌ی کنگره‌ی رشیدالدین مبدی را با جزئیات روایت می‌کنند. خوبی این یادداشت‌ها - در کنار بدی‌هایی که نمی‌شود نداشته باشد - به نظرم این است که خوب و بد و زشت و زیبا را سر کنار هم به تصویر می‌کشند. نویسنده سعی می‌کند تا آنجا که در توانش هست، آیین‌نگاری را فدای یک سونگری و پیش‌فرض‌ها و ذهنیت‌ها نکند. و در ضمن سعی دارد، شخصیت‌ها را تا آنجا که راه داشته باشد، به رنگ خودشان (خاکستری) ببیند. تأکید می‌کنم: تا آنجا که راه داشته باشد.

بیست سال پیش (سال ۱۳۷۴) درست چند دهه بعد از برگزاری کنگره، یادداشت‌ها را تایپ کردم و نام آن را "بچه‌های کعبه" گذاشتم. دوستان، واژه‌ی "بچه‌ها" را در این ترکیب، ناجور و سبک می‌دانستند. در جواب آنها می‌گفتم: چون فضا و محتوای نوشته صمیمی هست. از آن رو، از "بچه‌ها" لاجرم وجه صمیمیت آن را باید برداشت کرد، نه اینکه آقایانی که به آنها پرداخته‌ام، هنوز نوجوان مانده‌اند و به مرحله‌ی پختگی و هر از چند تایی به پیرانگی نرسیده باشند... هر چه استدلال کردم و

خودم را توجیه کردم، به خرج دوستان نرفت. مرغ آنها همچنان یک پا داشت، چنانکه مرغ من.

بچه‌های کنگره را برای دلم نوشته بودم. و چیزی که به ساز دلست کوک کرده باشی، قهراً شنونده و خریدار و تحسین کننده و عیب گیرنده و استفاده کننده‌ی اول و آخرش خودت هستی. دل‌نوشته‌ها خوبیش این هست که روح جستجوگر و سانسور گریز انسان را راضی می‌کند. بالاتر از ای، روح انسان را ارضاء می‌کند. انسان احساس می‌کند، نوشته به خودش تعلق دارد، بر کلمه، کلمه‌ی نوشته‌اش نوعی مالکیت معنوی غیر ابله ترف دارد. و همین خصوصیت هست که خرسندت می‌کند. همین، خرسندت هست که به درست یا غلط احساس می‌کنی که به نحو هیجان، تیری در مدار خلاقیت قرار گرفته‌ای. آن روزها همین قدر که اندکی احساس خرسندت می‌کردم و همین قدر که اندکی، هی! بگویی، نگوئی احساس خلاقیت می‌کردم، دنیا را زیبا، و زندگی را زیبا و فرایند رازآمیز حیات را زیبا می‌دیدم. آن روزها خوشبختانه وسوسه‌ی چاپ و انتشار، سراغم نمی‌آمد. چه خوشبخت بودم من! چون وسوسه‌ی چاپ و انتشار سراغم نمی‌آمد، از این‌رو خیالم از هر عذر راحت بود. دیگر ترس باز خورد و خودخوری‌های پیش‌پیش که ای مانع از خرسندت دسته گل آب داده باشم! خفتم را نمی‌گرفت، قلم آزادتر و روان‌تر حرکت می‌کرد و فضاهای جدیدی را برای خودش تدارک می‌دید. آن روزها افوقش می‌خواستم چند نسخه از نوشته‌ام را تهیه کنم و به دوستان نزدیکم برای نظرخواهی بدهم. شاید هم هدف‌های حاشیه‌ای را دنبال می‌کردم و می‌خواستم از سرخودنمایی روی بعضی‌ها را کم کنم. از موجود دو پا هر چه بگوئی ساخته هست.

کار دل‌نوشته‌های کنگره به اینجا ختم نشد. طی سال‌ها هر جا ساکن شدم، طرqbه، مشهد و یزد، این یادداشت‌ها را نیز مثل نامه‌ی اعمال دنبال خودم کشاندم و هر بار شروع به بازنویسی و بازآرایی آنها کردم. نمی‌دانم من بی‌خیال یادداشت‌های کنگره نمی‌شدم، یا یادداشت‌ها به گونه‌ای بود که دست از سرم برنمی‌داشت و هر بار با خودآرایی و دلفریبی انگیزه‌ی دیدار دوباره به من می‌داد. نمی‌دانستم، و هنوز هم نمی‌دانم که چه چیزی در این یادداشت‌ها جمع شده بود که این قدر انگیزه‌ی تجدید دیدار را می‌داد. شاید این یادداشت‌ها گوشه‌های گم شده و غافل‌مانده‌ی سخت‌ت مرا به تصویر کشیده بود. شاید بیش از حد به شخصیت‌ها پرداخته شده، گره عاطفی و فکری و مرامی خورده بودم و از کانال بررسی شخصیات آن‌ها می‌توانستم حرف‌های ناگفته و "نگویم" را بزنم. چه می‌دانم.

هنوز با این همه وقت که صرف کرده بودم، انگیزه‌ی چاپ و انتشار به سراغم نیامده بود، و مثل اینکه من از می و به این سادگی به سراغم نمی‌آمد. یادداشت‌های کنگره همچنان بلا تکلیف، بیخ ریشم ماند. و از قضا راهی نیز پیدا نمی‌کردم که سر آنها را با منی بالین بگذارم.

در این میان، و در طی این سال‌ها تنها یک بار فقط یک بار، در یک دوره‌ی زمانی کوتاه، تصمیم گرفتم از این فرآیند تکرا شونده: از بازبینی‌ها و بازنویسی‌ها، برای همیشه نجات پیدا کنم. آن زمان، وقتی بود که هوس کردم برای اولین بار یادداشت‌های کنگره را به صورت سرتونی در نشریه‌ی سایه‌بان به مدیرمسئولی محمدعلی رادی به چاپ برسانم. این، مربوط به دهه‌ی هشتاد می‌شد. خوشبختانه یا متأسفانه بخت چندان یارم نبود و پس از یکی دو شماره از چاپ این یادداشت‌ها، تعطیلی ادواری به سراغ سایه‌بان آمد. و بدین ترتیب ایده‌ی چاپ ستونی

بچه‌های کنگره، برای همیشه از خاطر من و خاطر مبارک مدیرمسئول محترم سایه‌بان پاک شد.

اما این بار

بعد از گذشت بیست سال از نگارش اولیه، باید یادداشت‌هایم را به مقدار قابل توجهی قلم می‌گرفتم و همه را در قالب یک طرح جدید، ضمن پای‌بندی به متن اصلی، برای چاپ آماده می‌کردم. البته قبل از دست زدن به کار می‌دانستم، راه رفتن روی پل صراط، آنقدر حساس و مخاطره‌آمیز نیست که آماده‌سازی یک نوشته برای چاپ و انتشار، چرا که سابق بر این، هر چه باشد، دستی در ویرایشگری داشتم و سختی‌ها و ظرافت‌های ریختگی‌های کار را شاید بیش از دیگران درک می‌کردم.

فایل یادداشت‌های کنگره را این بار در نوروز ۹۴ - و احتمالاً برای آخرین بار - فعال کردم، و به صاحب کار این شد که می‌بینید. (چاپ و انتشار کتاب، خوبی‌ها و امتیازها را برای نویسنده به ارمغان می‌آورد. از جمله‌ی این امتیازها به نظرم این است که، امکان ور رفتن با نوشته را برای همیشه از نویسنده می‌گیرد. و این، همان نکتی که امتیاز کمی هست.)

در پایان: اگر حاصل کار، بد هست و بد نیست، باز بیخ ریش خودم. اما اگر خوب هست و نکته‌دار و لابد قابل استفاده، بگر کنم اجازه داشته باشم آن را به خوانندگان مشکل‌پسند و مهربان، و در این حال، خطاپوش و خوش‌گمان هدیه کنم.

محمدحسین رافی